

بسم الهب الرحمن الرحيم

نوع و گستره نقش وجود در حمل های ماهوی

از منظر علامه طباطبایی (ره)

نویسنده:

سید احمد حسینی<sup>۱</sup>

چکیده:

بعد اثبات اصالت وجود، بررسی نقشی که وجود در حمل های ماهوی ایفا می کند، خود، اهمیتی در طرازمساله اصالت وجود دارد و به نوعی تکمیل پروژه اصالت وجود می باشد. علامه طباطبایی در آثارش، به حل این معما همت گمارده است اما به نظر می رسد شارحان، این بیانات را از جنبه نو آوری انداخته اند. این نوشتار در صدد است تا به انتقاد از دیدگاهی بنشیند که طی آن، وجود در قالب جزیی از موضوع نقش آفرینی می کند؛ به گونه ای که شکل گیری حملی ماهوی با موضوع واقع شدن ماهیت به قید وجود، محقق می گردد. در ادامه به دفاع از دیدگاهی می پردازد که طی آن وجود را تمام الموضوع انگاشته است که محمولات ماهوی، اگر در قالب جمله ای درست ساخت ارایه گردند، در واقع محمولات وجود به حساب می آیند. از سویی به طور مطلق نمی توان از تمام الموضوع بودن نقش وجود دفاع کرد بلکه این حکم به آثار خارجی ماهیت اختصاص می یابد اما وجود به آثار ذهنی ماهیت، متصف نمی شود.

واژگان کلیدی:

وجود، حیثیت تقییدی، حمل های ماهوی، علامه طباطبایی

مقدمه:

اصالت وجود با قرائت های متعددش، نتایج فلسفی گوناگونی را به بار خواهد آورد؛ از جمله نتایجی که فرا خور نوع تلقی مان از اصالت وجود، دستخوش تغییراتی واقع می شود، مساله دخالت وجود در تکون حمل های ماهوی است؛ این که اگر قرار است، ماهیت امری اعتباری بوده و منشا اثر نباشد، پذیرش آثار ماهوی هم باید با دخالت وجود انجام پذیرد که نمونه واضح آن عوارض مفارقی است که بر ماهیات حمل می گردد به عنوان مثال لازم

است حمل خندان بودن بر انسان، با دخالت وجود انجام پذیرد چرا که ماهیت اعتباری، نمی تواند منشا اثر بوده و آثاری چون خندان بودن را پذیرا باشد؛ در نتیجه همه پیروان اصالت وجود، فی الجمله دخالت وجود در حمل های ماهوی را می پذیرند اما اختلافشان در دو حیطة ذیل خلاصه می گردد:

1. نوع دخالت وجود در حمل های ماهوی، به چه صورتی ترسیم می گردد؟ آیا وجود صرفا نقشی ظرفی در

این گونه حمل ها ایفا می کند و یا نقش آن به صورت تمام الموضوع یا جزء الموضوع، تصویر می گردد؟

2. آیا گستره نقش وجود در تکون حمل های ماهوی، همه ساحت های آن را، در می نوردد به گونه ای که حتی

ماهیات در پذیرش ذات و ذاتیات خود هم، محتاج وجود می باشند و یا این حیطة ها، بدون نیازمندی به وجود هم، توان شکل گیری دارند؟

در این میان تلقی علامه طباطبایی در کتاب نهاییه الحکمه، در خور توجه می باشد<sup>۲</sup> چرا که از طرفی عبارات ایشان در پاسخ به سوال اول، به ظاهر، خود متناقض اند و می توان برای هر یک از تلقی های سه گانه فوق شواهدی بدست داد و طی آن یکی از این تلقی ها را به علامه نسبت داد واز سویی، اگر تمام الموضوع یا جزء الموضوع بودن نقش وجود را به علامه منسوب داریم، از لوازم این برداشت، اتصاف وجود به محمولات ماهوی است؛ در حالی که چنین لازمی صریحا در بیانات علامه نفی شده است.

شارحان، هر یک به نوعی تلاش کرده اند تا عبارات نهاییه را از این تهافت بپیرایند. این نوشتار در صدد است تا ضمن نقد برخی از رویکردهای این چنینی، راه حلی ارایه دهد که با مبانی علامه سازش داشته و سخنی قابل دفاع باشد.

## 1. بررسی کلام علامه طباطبایی در نهاییه الحکمه:

<sup>۲</sup> عین مطلب پیش رو را می توان در آثار ملاصدرا هم دنبال کرد چون ایشان از طرفی در کتاب اسفار نقش وجود در ضرورت ذاتی را به صورت ظرفی بیان می کنند «...الضروره الذاتیه الصادقه حاله الوجود ای مع الوجود لا بالوجود.» (ملاصدر، 1419ق، ج 1، ص 92) ولی در حاشیه خود بر کتاب حکمه الاشراف، نقش وجود را بر وجه تردید بین ظرفی بودن و به شرط وجود بودن بیان می دارند «و اما علی طریقتنا فبان وجوب الوجود و ضروره المحمول فی الطبایع الامکانیه غیر محقق الا ما دام الوجود او بشرط الوجود.» (ملاصدر، 1412، ج 1، ص 92) اما مقاله پیش روی صرفا این بحث را از منظر علامه در کتاب نهاییه الحکمه پی گیر است.

## 1.1. نقش وجود در حمل های ماهوی از منظر علامه:

در کتاب نهایی الحکمه، بعد بررسی اصالت وجود، فروعات مترتب بر آن مورد توجه قرار گرفته است که ذیل فرع اول چنین می خوانیم:

«اولاً: ان کل ما یحمل علی حیثیه الماهیه فانما هو بالوجود وان الوجود حیثیه تقييدیه فی کل حمل ماهوی لما انالماهیة فی نفسها باطله

هالکه لا تملک شیئا فثبوت ذاتها و ذاتیاتها لذاتها بواسطه الوجود» (طباطبایی 1386، ص 23).<sup>۳</sup> در تفسیر این فرع، سه نظریه

متفاوت وجود دارد که می توان برای هر یک از این برداشت ها، مویدی از خود متن نهایی الحکمه بدست داد:

الف. آن چه از کلمه «بالوجود» استظهار می گردد، تمام الموضوع بودن نقش وجود در حمل های ماهوی است. بر

مبنای این تلقی، ماهیت در پذیرش احکام خود، نیازمند واسطه در عروض است؛ که وجود ایفا کننده این نقش می

باشد و در نتیجه، این احکام اولاً و بالذات از آن وجود بوده و ثانیاً و بالعرض، به ماهیت منتسب می گردد. عبارات

دیگری از کتاب هم، بر تلقی این چینی از این تعبیر، صحه می گذارند از جمله این که :

«...ان اکثره من الجهه الاولى - وهی اکثره الماهویه - موجوده فی الخارج بعرض الوجود... لمان اصاله الوجود و اعتباریه

الماهیة.» (همان، ص 28)

در این عبارت، وجود، واسطه در عروض کثرت بر ماهیت تلقی می شود که مطابق آن، قضیه «الماهیة کثیره»، که

از جمله حمل های ماهوی است، مورد توجه بوده و نقش وجود در این حمل، به عنوان واسطه در عروض، معرفی

می گردد. از سویی این حکم بر آمده از فرع اولو به نوعی مفسر ابهام کلمه «بالوجود» در آن متن می باشد چرا که

در این عبارت به طور صریح نقش وجود را، به عنوان واسطه در عروض معرفی می کند. چنان که برخی از

شارحان، چنین برداشتی از این عبارت را تایید کرده و در وجه چرایی واسطه در عروض بودن وجود برای حملی

چون «الماهیة کثیره» خاطر نشان می کنند:

<sup>۳</sup> در سراسر مقاله از این عبارت تحت عنوان فرع اول یاد خواهیم کرد.

«ذلک لما مر ان کل محمول ثابت للماهیه فانما یکون بعرض الوجود و اکثره احدی محمولاتها فهی ایضا ثابتة لها بعرضه.» (مصباح 1410، ص 43، تعلیقه 27).

ب. از طرفی، آن چه از ظاهر کلمه حیثیت تقییدی برمی آید، بر جزءالموضوع بودن وجود دلالت دارد چرا که بنا بر بیان حاجی سبزواری در تعلیقه اسفار، حیثیت تقییدی آن است که مجموع قید و مقید را در نظر گرفته و موضوع قرار دهیم «ان یکون الغرض من التقیید، اخذ المقید مع القید مجموعین فیسمی حیثیة تقییدیه» (سبزواری 1419، ج 1، ص 93).  
ج. طبق هر کدام از تفاسیر فوق، خواه به ظاهر کلمه بالوجود اخذ نماییم تا وجود تمام الموضوع گردد و یا استظهار خود را از حیثیت تقییدیه مقدم داریم، تا وجود جزء الموضوع باشد، عبارت فرع اول، با ظرف بودن وجود نمی سازد؛ این در حالی است که برخی دیگر از عبارات علامه ذیل مساله مواد ثلاث، وجود را به عنوان ظرف معرفی کرده و احکام ماهیت را، از آن خود ماهیت می انگارند اما ماهیت در ظرف وجود از این احکام برخوردار می گردد. از جمله عباراتی که می توان در دفاع از این تلقی ارایه کرد این که :

«ضروره ذاتیه و هی کون المحمول ضروریا للموضوع لذاته مع الوجود لا بالوجود کقولنا کل انسان حیوان بالضروره فالحیوانیه ذاتیه للانسان ضروریه لهما دام موجودا و مع الوجود و لولاه لکان باطل الذات لا انسان و لا حیوان.» (طباطبایی 1386، ص 59).

در این عبارت، ماهیتی همانند انسان، که در رتبه موضوع قرار دارد، زمانی از محمول حیوان به نحو ضرورت برخوردار خواهد بود، که موجود باشد و نقش وجود در این برخورداری، به نحو ظرفیت است و الا در ثبوت شیئی برای خود یا ثبوت ذاتیات و لوازم ذات برای آن، نیازی به واسطه در عروض یا حیث تقییدی بودن وجود نیست .

همین طور علامه در مواضع دیگری از نهاییه، به مناسبت تبیین ضرورت ذاتی و ضرورت وصفی، بر ظرفی بودن نقش وجود پای می فشرد. (همان، ص 68).<sup>۴</sup>

<sup>۴</sup> از میان معاصران، استاد فیاضی از مدافعان چنین برداشتی از کلام علامه می باشد و همین طور حینی بودن نقش وجود را مبنای مختار ملاصدرا می شمرد، منتهی چون ایشان از طرفی، برای استناد این مبنی به ملاصدرا و علامه، مستندات متنی اقامه می کنند و از سویی برای حینی بودن نقش وجود، برهان مستقلی آورده و آن را نقد می کنند، بر آن شدید تا این دیدگاه را در مجالی دیگر بررسی و نقد نماییم لذا مقاله حاضر تنها به بررسی دو دیدگاه اول اختصاص می یابد .

1,2. گستره نقش وجود در حمل های ماهوی از منظر علامه :

مطابق فرع اول اصالت وجود، هر آن چه بر حیثیت ماهیت حمل می گردد، اعم از حمل ذات بر ذات و حمل ذاتیات و لوازم ذات بر ذات، بواسطه وجود می باشد. با این اوصاف اگر مطابق تفسیر سوم، نقش وجود را به صورت ظرف تصویر کردیم، مشکلی پیش نمی آید ولی اگر این نقش را از باب تمام الموضوع یا جزء الموضوع بودن وجود انگاشتیم، به مشکل بر خواهیم خورد؛ چرا که از طرفی قرار شد هر چه بر حیثیت ماهیت حمل گردد، یا اولاً بالذات وصف وجود باشد (در فرض تمام الموضوع بودن وجود) و یا به نوعی وصف وجود هم تلقی می گردد (در فرض جزء الموضوع بودن وجود) در حالی که علامه بلافاصله بعد از این فرع می فرماید :

«و ثانیاً: ان الوجود لا يتصف بشئ من احكام الماهیه الكلیه و الجزئیه و كالجنسیه و النوعیه و الفصلیه و...» (همان، ص 24).<sup>6</sup>

قابل پیش بینی خواهد بود که حل این تهافت در عبارات علامه، به نحو اجتناب ناپذیری به حل نوع نقش وجود در حمل های ماهوی وابسته است لذا در وهله اول جواب هایی که ضمن بحث از نوع نقش وجود در حمل های ماهوی بیان شده، بررسی و با فارغ شدن از آن، به راه حلارایه شده در ارتباط با گستره نقش وجود می پردازیم.

## 2. نظریه جزء الموضوع بودن نقش وجود و اشکالات بر آمده از این دیدگاه:

1,2. بیان نظریه جزء الموضوع بودن نقش وجود:

1,1,2. فرع اول و مناسبت آن با عبارات مواد ثلاث :

فهم اولیه استاد مصباح از کلمه «بالوجود»، تمام الموضوع بودن نقش وجود و جمع شدن ماهیت می باشد که در تعلیل این بیان می گویند: «ان الماهیه بناء علی اعتباریتها لا تحقق لها بالذات فی ظرف من ظروف الواقع سواء فی الذهن او فی العین و اذا لم یکن لذاتها ثبوت الا بعرض الوجود فلا یثبت لها شیء الا بعرضه» (مصباح، 1410، ص 33، تعلیقه 16) که وقتی تمام

<sup>6</sup> در اسر اسر مقاله، از این عبارت به عنوان فرع دوم یاد خواهیم کرد.

هویت و ثبوت ماهیت، از ناحیه وجود تامین می شود، اگر قرار باشد چیزی هم بر ماهیت حمل گردد به عرض وجود بوده و وجود نقش تمام الموضوع را در آن حمل، ایفا می کند .

همچنین، در موضعی از کتاب بیان می کنند که نقش وجود در حملی مانند «الماهیه کثیره»، به صورت تمام الموضوع بودن وجود، تصویر می گردد ( همان، ص 43، تعلیقه 27) و در موضع دیگری، وجود را در حمل «الماهیه واجبه»، واسطه در عروض و جوب برای ماهیت می انگارند. (همان، ص 87، تعلیقه 64) .

استاد مصباح، با وجود چنین استظهار بدوی از کلام علامه، به قرینه عبارات دیگر، بالوجود را حیث تقییدی مصطلح معنی می کنند یعنی مجموع قید، مقید و تقید را جزء موضوع شمرده و موضوع را مرکبی از وجود و ماهیت و تقید ماهیت به وجود می دانند؛ چرا که ذیل عبارت مواد ثلاث نهاییه الحکمه « ضروره ذاتیه و هی کون المحمول ضروریا للموضوع لذاته مع الوجود لا بالوجود کقولنا کل انسان حیوان بالضروره. » (طباطبایی 1386، ص 59) می گویند: « یعنی ان الموضوع فی القضیه الضروریه لا یكون مقیدا بالوجود بحيث تعود القضیه ضروریه وصفیه كما زعم المحقق الدوانی » (مصباح،

1410، ص 77، تعلیقه 58) یعنی در قضایای ضروریه، نمی توان وجود را بخشی از موضوع به حساب آورد تا در کنار ماهیت، پذیرای احکام ماهوی گردد. در ادامه چونانین مطلب را مناقض با فرع اول می انگارند «ظاهر هذا الکلام مناقض لما مر من ان ما یحمل علی حیثیه الماهیه فانما هو بالوجود و ان لازم الماهیه بحسب الحقیقه هو لازم الوجودین كما ذهب الیه الدوانی » (مصباح 1410، ص 33، تعلیقه 16)، در می یابیم که مراد از «بالوجود» در فرع اول از نظر ایشان، حیث تقییدی مصطلح می باشد، چرا که از سوی استاد مصباح، بین بیانی که علامه در باب ضرورت ذاتی دارند با بیان فرع اول تناقض می بینند و از طرفی می دانیم در گرفتن تناقض بین دو متن، منوط به اتحاد موضوعی آن هاست؛

حال در مبحث مواد ثلاث «لابالوجود» را به معنای نفی حیث تقییدی مصطلح میگیرند، در حالی که همین «بالوجود» در فرع اول ثابت شده است لذا برای این که تناقضی بین دو متن در گیرد لازم است « بالوجود» در هر دو متن به یک معنی بوده باشد. در نتیجه استاد مصباح که به تناقض میان دو متن معتقد است قاعدتاً « بالوجود» در هر دو عبارت را به معنای حیثیت تقییدی مصطلح می گیرد. با این تصحیح، فهم اولیه استاد مصباح از متن نهاییه، هر چند

بر تمام الموضوع بودن وجود، مستقر می باشد؛ اما بعد از این استظهار دست کشیده و وجود را جزء الموضوع در حمل های ماهوی می انگارند. این در حالی است که نقل کتاب رحیق مختوم از دیدگاه استاد مصباح، چنین فهمی را بدست نمی دهد و همان تمام الموضوع بودن وجود را به استاد مصباح منسوب می دارند چرا که در مقام تبیین نظر ایشان، احکام ماهیت را وصف به حال متعلق موصوف می شمردند. (جوادی 1389، ج 1، ص 332).

با وجود این که استاد مصباح، از جزء الموضوع بودن وجود به عنوان نظریه مختار علامه در نهاییه الحکمه دفاع می کنند اما چنین نظریه ای را بر نمی تابند و وجود را در حمل های اولی به نحو ظرف اخذ می کنند امامی پذیرند که وجود در حمل شایع به صورت قید و جزء الموضوع اخذ گردد. در مقام استدلال بر این مطلب می گویند:

در حمل های شایع چون محتاج پیوند خوردن موضوع و محمول می باشیم، موضوع باید مقید به وجود گردد؛ اما در حمل اولی پیوند خوردن دو چیز اتفاق نمی افتد تا وجود را قید موضوع در نظر گیریم؛ لذا در چنین حمل هایی، وجود ظرف حمل می باشد.

به تعبیری در حمل های اولی می توان از وجود، قصر التفات نمود و اصلاً چرا در خصوص احکامی که ماهیت با ظرف بودن وجود هم می تواند واجد آن ها باشد، این واجدیت را در فضای قید بودن وجود تصویر کنیم؟ این در حالی است که ایشان نقشی ثبوتی برای وجود را منکر نبوده و این نقش را به صورت ظرفی تصویر می کنند. (مصباح 1410، ص 77، تعلیقه 58)

استاد جوادی هم در مقام نقل دیدگاه استاد مصباح خاطر نشان می کنند:

در حمل عوارض مفارق ماهیت، بر ماهیت، این که احکام وصف به حال متعلق موصوف باشند روشن است اما در عوارض ذاتی ماهیت، مخصوصاً ذاتیات، این مساله مورد انتقاد است چرا که در حمل شایع، ملاک حمل، وحدت در وجود است و چون اصالت با وجود می باشد پس اتصاف ماهیت به محمول خاص، بالعرض و المجاز است اما



در حمل اولی مصحح حمل وحدت مفهومی است و با قطع نظر از وجود هم توان شکل گیری دارد لذا آن محمول معین، حقیقتا از آن خود ماهیت است. (جوادی 1389، ج 1، ص 332)

استاد مصباح در موضعی از کتاب این مبنی را توسعه داده و ذیل عبارت «مع الوجود لا بالوجود» در مبحث مواد ثلاث می گویند:

«یعنی ان الموضوع فی القضیه الضروریه الذاتیه لا یكون مقیدا بالوجود بحيث تعود القضیه ضروریه وصفیه كما زعم الدوانی لکن ظاهر هذا الکلام مناقض لما مر من ان ما یحمل علی حیثه الماهیه فانما هو بالوجود و ان لازم الماهیه بحسب الحقیقه هو لازم الوجودین كما ذهب الیه الدوانی» (مصباح 1410، ص 33، تعلیقه 16)

تا این جا ثابت شد که از منظر استاد مصباح، نقشی که وجود در حمل های اولی ایفا می کند، صرفا نقشی ظرفی است اما پذیرفتند که در همه اقسام حمل های شایع، وجود جزئی از موضوع می باشد؛ ولی در عبارت فوق بین انواع حمل های شایع تفکیک کرده و نقش وجود را در حمل شایعی که محمول آن از باب لازم الماهیه باشد، ملحق به حمل اولی کرده و وجود را ظرف می داند. وجه استنباط این چینی از کلام ایشان، این است که، در عبارت فوق سرنوشت جزء الموضوع بودن نقش وجود در همه حمل های ماهوی را، با این مبنی که لازم الماهیه، لازم الوجودین است<sup>1</sup>، گره زده؛ نفی حیث تقیدی مصطلح و جزء الموضوع بودن وجود را، متناقض با هر دو امر می شمرد. از این مطلب می توان به همان اشکالی که ایشان در باب نقش وجود در حمل های اولی مطرح کردند، منتقل شد، به این بیان که آن اشکال طبق این فراز به حمل های شایعی که از باب عرض لازم باشند هم توسعه یافته و چون وجود از قید بودن خارج شده، لذا برای لوازم ماهیات صرفا نقش ظرفیت را داراست و در نتیجه نباید لازم الماهیه، را لازم الوجودین دانست بلکه لوازم ماهیت همچنان لازم ماهیت می مانند منتهی در ظرف وجود بر ماهیت عارض می گردند. پس این دیدگاه به همان مناطی که به قید بودن وجود، در حمل های اولی اعتراض می

<sup>1</sup> علامه طباطبایی، ضمن بررسی نقشی که وجود در حمل های ماهوی دارد، آن چه که مشهور به عنوان لوازم ماهیت از آن یاد می کنند، از لوازم وجود می شمرد منتهی چون لوازمی مانند زوجیت برای عدد چهار هم در ذهن و هم در خارج با عدد چهار هست، در واقع لازم وجود ذهنی و خارجی عدد چهار است ولی مشهور به اشتباه آن را لازم ماهیت تلقی کرده اند. این مبنی در واقع از آن محقق دوانی است که مورد تائید علامه هم واقع شده است.

کند، به عرض لازم هم اشکال کرده و در نتیجه تقلیل لازم الماهیه به لازم الوجودین را نمی پذیرد. هر چند که حمل لازم ماهیت، بر ماهیت، حمل اولی نیست ولی در فضای ظرفیت قابل تصویر است نه در فضای قیدیت وجود.

خلاصه این که، مطابق متن نهاییه الحکمه، چون ماهیت در هیچ ظرفی ثبوت ندارد لذا لازم ماهیت نخواهیم داشت اما استاد مصباح وجود را در عرض لازم، ظرف و عرض لازم را، لازم خود ماهیت می دانند. پس ایشان همان اشکالی که بر قید بودن وجود، در حمل های اولی داشتند، در حمل های شایعی که محمول آن عرض ذاتی موضوع باشد، تکرار می نمایند و کلام علامه را صرفاً در حمل های شایعی که محمول از قبیل عرض لازم نباشد، می پذیرند. از جمله اموری که چنین استنباطی را تایید می نماید، فهم این چنینی استاد جوادی از عبارات استاد مصباح است که در مقام تقریر اشکال ایشان، آن را در مطلق عوارض ذاتی، اعم از حمل ذاتیات یا عرض لازم، مطرح می کنند.

(جوادی 1389، ج 1، ص 332).

بنابر این، استاد مصباح در مقام جمع بین عبارات فرع اول و مواد ثلاث، خاطر نشان می کنند که عبارت فرع اول، اصل است چون عبارت مواد ثلاث بر اساس غفلت از اصالت وجود و نوعی تن دادن به ثبوت اعتباری ماهیت، شکل گرفته است که در این فضا، وجود، ظرف می باشد ولی مقتضای ادق اصالت وجود، که در فرع اول آمده، ثبوت حقیقی را، از ماهیت ستانده است و برای ماهیت، ثبوت و مالکیتی با قید وجود قائل است. (مصباح، 1410، ص 78، تعلیقه 10)

2، 1، 2. سرنوشت تهافت فرعین در این دیدگاه :

به نظر می آید، که طبق این تفسیر از کلام علامه، تهافت میان فرع اول و فرع دوم نهاییه مستقر بوده و آن را لایینحل می دانند. در این میان، جانب فرع اول را می گیرند و آن را مقتضای ادق اصالت وجود می انگارند.

می توان برای این ادعا، شواهدی را بدست داد :

1. ذیل عبارت تشکیک نهاییه الحکمه، علامه می فرماید: «... ان اکثره من الجهه الاولى - وهی اکثره الماهویه - موجوده فی

الخارج بعرض الوجود وان الوجود تتصف بها بعرض الماهیه لمكان اصله الوجود و اعتباریه الماهیه.» (طباطبایی 1386، ص 28)

عبارت مزبور در قالب دو فراز به طرح دو مدعی می پردازد: مطابق فراز اول، کثرت ماهوی به عرض وجود در عالم خارج موجود می گردد و مطابق فراز دوم وجود به عرض ماهیت، به چنین کثرتی اتصاف می یابد که اصالت وجود در مقام تعلیل هر دو مطلب ذکر شده است.

استاد مصباح در مقام توضیح چرایی واسطه در عروض بودن وجود برای تحقق کثرت ماهوی می گویند: «ذلک لما مر ان کل محمول ثابت للماهیه فانما یکون بعرض الوجود و اکثرها حدی محمولاتها فهی ایضا ثابتة لها بعرضه فقولہ لمكان اصله الوجود و اعتباریه الماهیه تعلیل لهذا المطلب.» (همان، ص 43، تعلیقه 26) بنا براین، فراز اول عبارت فوق، مقتضای فرع اول اصالت وجود است که طبق آن تمامی حمل های ماهوی بواسطه وجود محقق می شدند و از سویی فراز دوم، مقتضای فرع دوم اصالت وجود می باشد چون طبق مفاد فرع دوم قرار شد، وجود متصف به احکام ماهیت نگردد مگر به عرض ماهیت و چون فرع اول و دوم هر دو مقتضای اصالت وجود و از فروع آن بوده اند قاعدتاً می بایست عبارت «لمكان اصله الوجود و اعتباریه الماهیه» را تعلیل برای هر دو فراز بگیرند خصوصاً این که این عبارت، بعد از هر دو فراز آمده و حمل آن صرفاً بر فراز اول، خلاف ظاهر خواهد بود پس گویا وجه ارتکاب چنین خلاف ظاهری، مستقر دانستن تهافت فرعین است و چون فرع دوم را مقتضای اصالت وجود نمی دانند لذا تعلیل اصالت وجود را مربوط به فراز اول می انگارند. (فرحانی، دروس اسفار، جلسات اردیبهشت ما 1392)

2. در فراز دوم عبارت «ان الوجود متصف بها بعرض الماهیه» را داریم. استاد مصباح آن را نظیر به تخصص نوع سوم می نمایند که طی آن ماهیات، منشا تكثر وجودات می گردند (همان، ص 43، تعلیقه 27) و چون از نظر ایشان تخصص نوع سوم، مسامحی بوده و مقتضای اصالت وجود نیست (همان، ص 40، تعلیقه 25) پس فراز دوم عبارت، در ردیف فراز اول نبوده و از رسوبات اصالت ماهیت می باشد و نمی توان چنین تخصص مسامحی را، از فروع

اصالت وجود انگاشت و در ضمن، فرع دوم، که این فراز بر آمده از آن است، هم از رسوبات اصالت ماهیت بوده و نمی توان آن را از فروع اصالت وجود انگاشت.

3. علامه ذیل فرع دوم، از جمله اموری را که از وجود نفی می کنند، نفی ترکیب از جنس و فصل می باشد در حالی که بحث بساطت را در فرع سوم مطرح می کنند. استاد مصباح، فرع سوم را ناظر بر نفی جنس و فصل، اجزای مقداری، ماده و صورت خارجی و ذهنی دانسته و قبول دارند که جنس و فصل، در فرع دوم هم نفی شده است (همان، ص 34، تعلیقه 18) یعنی نفی جنس و فصل را، هم در فرع دوم و هم در فرع سوم قائل اند. شاید حمل فرع دوم و سوم مبحث اصالت وجود نهاییه بر یک مطلب، به این دلیل باشد که ایشان فرع دوم را مسامحی می دانند چون تن به تهافت فرعین داده اند در نتیجه استدلال موجود در آن را، برای نفی جنس و فصل وافی نمی دانند لذا فرع سوم را برای نفی جنس و فصل، مبنی قرار می دهند .

## 2.2. نقد هایی بر نظریه جزءالموضوع بودن وجود :

1. در این دیدگاه، میان حمل اولی و شایع تفکیک شده است و حکم جزءالموضوع بودن وجود، در حمل های اولی، مقبول این دیدگاه واقع نشده چرا که می توان از وجود قصر التفات نمود و در نهایت حمل های شایعی که از نوع عوارض لازم اند، با حمل های اولی هم داستان گشته اند که مناط این جدا سازی، نقش ظرفی وجود، در اتحاد های مفهومی است که نمی توان این نقش را به صورت جزءالموضوع به تصویر کشید.

دو پاسخی که در نقد این دیدگاه مطرح شده است به شرح زیر می باشند:

1. می توان (قصر التفات از وجود در حمل های اولی) را، دو جور فهم کرد :

الف. قصر التفات به معنای غفلت از وجود باشد که حتی در این فضا هم می توان محمول را به ماهیت نسبت داد که این مطلب حرف درستی است اما غفلت از وجود، مربوط به عالم اثبات است در حالی که فرع اول ناظر به عالم ثبوت بوده و نمی توان این را نقض فرع اول قرار داد .

ب. قصر التفات یعنی حتی با لحاظ عدم وجود هم، می توان محمول را در قالب حمل اولی، بر موضوع

حمل نمود ولی حمل در حمل اولی و شایع یعنی وحدتی که به کثرتی نسبت داده می شود و وحدت مساوق هستی است لذا در هر حملی، حتی اگر در محور مفهوم باشد، هستی نقش دارد چون وحدت دو مفهوم به معنای پیوند آن دو است و پیوند هم یک نحوه هستی می خواهد لذا نمی توان لحاظ عدم وجود کرد. (جوادی، 1389، ج1، ص332)

اما به نظر می رسد که این پاسخ نه دفاعی از علامه خواهد بود و نه دافع اشکال استاد مصباح چون: اولاً ایشان بحث را روی وجود رابط در رتبه حمل می برند در حالی که کلام علامه مربوط به نقش وجود در رتبه موضوع است و اصلاً حیث سخن با وجود رابط و رتبه حمل نیست پس باید در مقام دفاع از علامه، از تمام الموضوع بودن وجود با قطع نظر از حیث حمل، دفاع نمود. (فرحانی، دروس اسفار، جلسات اردیبهشت ماه 1392)

ثانیاً این دفاع با مبانی خود علامه نمی سازد چرا که حقیقت حمل از نگاه ایشان حیث منطقی ندارد تا بتوان با وجود رابط و پیوند مفهومی از ایشان دفاع کرد بلکه ایشان حمل را معقول ثانی فلسفی می دانند و به نوعی برای آن خارجیت قائل اند.<sup>۷</sup>

---

<sup>۷</sup> چرا که در بدایه و نهاییه می فرمایند «من عوارض الوحده الهوهویه کما ان من عوارض الکثره الغیریه و المراد بالهوهویه الاتحاد من جهة ما مع الاختلاف من جهة ما و لازم ذلک صحه الحمل بین کل مختلفین بینهما اتحاد ما و ان اختصاص الحمل بحسب التعارف ببعض اقسام الاتحاد» (طباطبایی، 1386، ص156) در ادامه اشکالی از جناب صدرا مطرح می کنند به این تقریر که با این مبانی از حمل؛ می باید بین دو جزء از متصل مقداری هم بتوان حملی تشکیل داد در حالی که حمل به معنای منطقی اش اصلاً در اجزاء متصل مقداری معنی ندارد در ضمن علامه در چهار جای نهاییه با تمرکز روی حیث حمل، اثبات خارجیت اموری چون وجود رابط، امکان و وجوب نموده اند که در همه آن ها استاد مصباح، علامه را متهم به خلط معقول ثانی منطقی و فلسفی کرده که از معقول منطقی استنتاج فلسفی می کند و به نظر می آید تنها راه حل این اشکال، معقول ثانی فلسفی دانستن حمل است.

ثالثاً رتبه حمل و وجود رابطاز دیدگاه استاد مصباح، مربوط به مرتبه وجود ذهنی است که در رتبه وجود ذهنی دخالت وجود را قبول دارند و در باب محل نزاع اصالت وجود، نزاع را منحصر به وجودات محمولی می کنند « ان الوجود بمعنی الرابط فی القضايا و بمعناه المصدرى لیس محل البحث.» (مصباح 1410، ص 24، تعلیقه 10) و در وجه خروج از بحث می گویند: « و اما المعنى الحرفى فهو فى الاصل اصطلاحاً منطقی للحکایه عن الرابطة بین المحمول و الموضوع فى القضايا الحملیه.» (همان، ص 20، تعلیقه 10). در این فضا، حمل و وجود رابط را معقول ثانی منطقی دانسته و دخالت آن را در حمل، منکر نیستند ولی این ربطی به فروع اصالت وجود ندارد چون از نظر ایشان وجود رابط از محل نزاع اصالت وجود خارج می باشد .

2). در مقام پاسخ دوم، استاد جوادی، با مبنی قرار دادن تعلیقه حاجی بیان می دارند که اگر اصالت وجود درست تبیین گردد، ماهیت در همه احکام خود، حتی در حمل های اولی محتاج وجود خواهد بود چرا که خود ماهیت هالک و باطل است که با این تبیین از اصالت وجود، ماهیت در هر یک از دو حمل، هالک و باطل می باشد و همه احکام آن مال وجود خواهد بود. (جوادی 1389، ج 1، ص 332)

این پاسخ، کلام دقیقی است که توضیح آن ذیل تفسیر نهایی از کلام علامه، بیان خواهد شد.

2. استاد مصباح، اشکالی ذیل مساله تشکیک مطرح کردند به این بیان که علامه، برخی از انواع کثرت را مربوط به ماهیات می داند و لذا اتصاف وجود به آن، بالعرض خواهد بود؛ در حالی که کثرت ماهوی از حاق وجود خارج نمی باشد و قرار شد هر حکمی که به ماهیت نسبت می دهیم بالاصاله از آن وجود باشد .

گذشت که این اشکال بر آمده از تهافت فرعین استو این دو فراز چون نتیجه دو فرع اند، تهافت در این دو فراز هم مستقر می باشد.

استاد جوادی از این اشکال سه نوع جواب داده اند که دو جواب، صرفاً مربوط به عبارت مطرح شده ذیل بحث تشکیک اند و در یک جواب در صددند تا تهافت فرع اول و دوم را حل نمایند :

الف. مراد علامه این است که اصل کثرت بوسیله وجود ظهور می یابد اما وجود برای اتصاف به کثرت ماهوی محتاج ماهیت است؛ پس کثرت ماهوی، بوسیله وجود موجود می گردد و ماهیت بوسیله وجود، کثیر می شود اما اتصاف وجود نه به اصل کثرت بلکه به کثرت ماهوی، به عرض ماهیت است لذا اشکال کلام استاد مصباح این است که ضمیر «بها» در عبارت علامه را، به اصل کثرت برگردانده و آن گاه اشکال می کنند که چگونه وجود در اتصاف به اصل کثرت محتاج ماهیت است و حال آن که ضمیر به کثرت ماهوی بر می گردد که اتصاف وجود به کثرت ماهوی، به عرض ماهیت می باشد و این مقتضای فرع دوم است. (همان، ج 5، ص 574)

نقد :

چنین پاسخی نمی تواند دافع اشکال استاد مصباح باشد چرا که ایشان هر چند در مقام اشکال از واژه کثرت استفاده می کنند: «کانه اراد ان یفرق بین وجود الکثره فی الخارج و اتصاف الوجود بها» (مصباح 1410، ص 43، تعلیقه 27) اما «ال» در «الکثره» عهد ذکری است یعنی ایشان بحث را روی اصل کثرت نبرده و اتفاقاً بحث ایشان، هم در فراز اول و هم در فراز دوم، روی کثرت ماهوی است و جالب این جاست صریح متن علامه هم، کثرت ماهوی است که وجود به عرض ماهیت متصف به آن می شود و این مطلب مقتضای فرع دوم می باشد. باید دانست که منشا اشکال ایشان تنافی فراز دوم با فراز اول نیست بلکه منشا اشکال این است که فرع اول با فرع دوم با هم نمی سازند و چون این دو فراز هر یک مقتضای، یکی از این دو فرع اند لذا بین این دو هم تهافت در می گیرد یعنی استاد جوادی با ارجاع ضمیر «بها» به کثرت ماهوی، تازه زمینه اشکال استاد مصباح را گوشزد کرده اند .

ب. استاد جوادی در موطنی دیگر، از پاسخ فوق عدول کرده و اشکالی را مطرح می کنند که: اگر مطابق

اصالت وجود هر حکمی که به ماهیت نسبت می دهیم، بالاصاله از آن وجود است لذا نمی توان وجود را از

ناحیه کثرت های ماهوی متکثر نمود؟

ایشان در وجه جمع این مطلب می گویند ماهیات منبعثه از وجود، هر چند تمیز خود را در مقام ثبوت از وجود می گیرند منتهی هنگام استدلال و در مقام اثبات، از راه تمایزات ماهوی به آن تمایزات وجودی پی می بریم. (جوادی 1389، ج

1، ص364)

چنین جوابی در واقع تن دادن به اشکال استاد مصباح است چرا که طبق این بیان، فراز دوم، حمل به مقام اثبات شده و از این که مقتضای اصالت وجود باشد دست کشیده شده است لذا اصالت وجود در این نگاه، تنها علت برای فراز اول می شود .

ج. استاد جوادی، ذیل مبحث بساطت حقیقت وجود در کتاب اسفار با اشاره به تهافت فرعین به نوعی در صدد رفع آن بر آمده، می گویند:

احکام ماهیت از باب سرایت حکم یکی از دو متحد به دیگری، به وجود نسبت داده می شود لذا هرگاه کمیتی تقسیم می شود، از باب اتحاد ماهیت کم با وجود، حکم تقسیم و اجزاء آن بالعرض به وجود نسبت داده می شود. حال ممکن است گفته شود که چون وجود اصیل است تمامی احکام متعلق به ماهیت، بالاصاله متعلق به وجود می باشند لذا اگر ماهیت محققه، مرکب از ماده و صورت است و یا اگر کم متصل یا منفصل دارای اجزای مقداری و عددی اند، این اجزاء و ترکیب آن ها در مرتبه اول متعلق به وجود کم می باشد نه ماهیت آن؟

پاسخ این که ولو علامه اشاره داشته اند که تحقق ماهیت و احکام آن بالاصاله از آن وجودند ولی احکام ماهوی دو قسم اند برخی اوصاف ثبوتی و کمالی اند و برخی سلبی و ناظر به نقصان و نیستی می باشند. لذا به مقتضای فرع اول هر حکمی که وصف ثبوتی و کمالی باشد، آن حکم، هر چند به ماهیت اسناد داده شود و از راه ماهیت اثبات گردد، اولاً بالاصاله از آن وجود است و ثانیاً بالعرض از آن ماهیت اما هر حکمی



که به نقص بر گردد آن حکم اولاً و بالاصاله از آن ماهیت و ثانیاً و بالعرض منتسب به وجود است و جزیه و ترکیب چون صفت نقص اند، از صفات مختص به ماهیت می باشند و هرگز بالاصاله به وجود اسناد داده نمی شود. (جوادی، 1389، ج 1، ص 382)

طبق این پاسخ مفاد فرع اول، که بر اساس آن وجود تمام الموضوع می باشد، در باره احکام کمالی و ثبوتی است که این احکام هر چند بواسطه ماهیت هم ثابت شده باشند اما بالعرض به ماهیت نسبت داده می شوند ولی به مقتضای فرع دوم هر صفتی که حاکی از نقص باشد، بالعرض به وجود انتساب می یابد.

نقد :

تاکید علامه در فرع اول، روی اوصافی است که بر حیثیت ماهیت بار شده اند، در حالی که صفات کمالی به اقرار خود ایشان ولو بواسطه ماهیت هم ثابت شده باشند ولی بر حیثیت ماهیت بار نشده اند بلکه موضوعشان حیثیت وجود است در نتیجه اختصاص فرع اول به احکام کمالی که بر حیثیت وجود حمل می شوند با متن فرع اول نمی سازد.

3. تفسیر نهایی از کلام علامه :

3، 1. بررسی نقش وجود :

از نظر عبارتی، شواهدی ارائه شد که «بالوجود» در عبارت علامه، به معنای تمام الموضوع بودن وجود در حمل های ماهوی بوده باشد. از سویی مراد علامه از «لا بالوجود» در مواد ثلاث، حیث تقیدی مصطلح می باشد که مجموع ماهیت، وجود و تقید ماهیت به وجود را موضوع قرار می دهد؛ چرا که ایشان ابتدا می گویند: «تنبيهتنقسم الضروره الی ضروره ازلیه و هی کون المحمول ضروریا للموضوع لذاته من دون ای قید و شرط حتی الوجود». (طباطبایی، 1386، ص 59) که در این عبارت وجود را، در عداد سایر قیود و شرایط قرار داده است بعد می فرمایند: «الی ضرورهداتیه و هی کون المحمول ضروریا للموضوع لذاته مع الوجود لا بالوجود» (همان) که به قرینه مقابله، مراد از «بالوجود»، حیث تقیدی مصطلح می باشد که این عبارت در صدد است تا «بالوجود» به این معنی را نفی نماید. یعنی وجود در ضرورت های ذاتی، قید

موضوع نیست اما نمی توان نفی حیث تقییدی مصطلح را قرینه قرار داد تا بتوان دست از ظاهر کلمه «بالوجود» در فرع اول کشید و حیث تقییدی را غیر مصطلح معنی کرده، به معنای حینی بودن نقش وجود گرفت چرا که حیثیت تقییدی غیر مصطلح، از نظر ما، منحصر در حینی بودن وجود نمی باشد. هر چند اگر احتمالات حیث تقییدی غیر مصطلح، منحصر در حینی بودن وجود بود چنین استدلالی درست می بود ولی در «بالوجود» احتمال دیگری هم هست. این که وجود تمام الموضوع باشد. لذا امر دایر بر سه مساله است؛ حیث تقییدی مصطلح، نفی حیث تقییدی مصطلح با اثبات حینی بودن وجود، و نفی حیث تقییدی مصطلح با اثبات تمام الموضوع بودن وجود. بنابراین نه تنها با نفی حیث تقییدی در مواد ثلاث، نمی توان دست از ظاهر کلمه «بالوجود» در فرع اول برداشت بلکه عبارات دیگری از علامه در تایید تمام الموضوع بودن وجود، در دست است که اگر از اجمال کلام علامه در نهایه بگذریم، ایشان در کتب دیگر خود، بر تمام الموضوع بودن وجود پایبندند و حتی می توان آن عبارات را قرینه قرار داد، تا عبارت نهایه را تفسیر نمود که ذیلا به دو نمونه از این عبارات می پردازیم :

#### I. اصول فلسفه :

«و از سوی دیگر همه ماهیات و احکام و آثار آن ها از آن وجود و واقعیت هستی است زیرا ماهیت بواسطه وجود همان ماهیت شده و حکم و اثر بواسطه وجود حکم و اثر شده و گرنه هیچ و باطل بوده است» (طباطبایی 1388، ج 3، ص 62)

«ثانیاً حقایق گوناگون ماهیت و خواص و آثار خارجی آن ها اگر چه حقیقتاً از آن وجود و در وجودند ولی در مرحله واقعیت شکل دیگری به خود می گیرند.» (همان، ص 69)

عبارت اول از عبارت «لولا لکان باطل الذات لا انسان و لا حیوان» (طباطبایی 1386، ص 59) صریح تر است چون این عبارت می فهماند که نه تنها برای این که شیء حیوان باشد به وجود محتاج است بلکه برای این که حکم و اثر باشد یعنی برای حمل شدن بر ماهیت هم، محتاج وجود است و این احتیاج به گونه ای است که همه این احکام و آثار از آن وجود می باشند و وجود تمام الموضوع است .

## 2. توحید علمی و عینی :

در این کتاب ضمن بر شمردن این مطلب که تحقق ماهیت تحقیقی سرابی است و ماهیت ظهوری است

که در مظاهر مادی استقرار یافته، در ادامه با حدود وجودی خواندن ماهیات می افزاید که:

«واز این جا معلوم می شود که مساله الماهیات حدود الوجودات لیس علی ما ینبغی الا بطریق التجوز بل الماهیات اعتبار

حدود الوجودات.» (حسینی تهرانی 1417، ص167)

با این عبارت به کلی ماهیت را در خارج، هالک و باطل خوانده و لذا احکام ماهیت همگی از آن

وجود خواهند بود، چرا که الماهیه لا تشم رائحه الوجود و الکمال چون خود ماهیت عبارت از نقص

است.

اما برای تحقیق اصل مطلب با قطع نظر از انتساب آن به جناب علامه به دو حاشیه از حاجی در تعلیقه

اسفار می پردازیم :

حاجی بحثی حول وجود کلی طبیعی در خارج مطرح و سرنوشت آن را به اصالت وجود یا ماهیت گره می زنند؛

به این بیان که اصالت ماهوی امکان این بحث را دارد که آیا خود کلی طبیعی در عالم خارج موجود است و یا

موجودیت، متعلق به افراد آن است. در صورت اول حکم وجود، وصف برای خود موصوف یا همان کلی طبیعی

می باشد ولی در صورت دوم، وصف به حال متعلق موصوف یا افراد کلی طبیعی است. این در حالی است که با

تن دادن به اصالت وجود؛ خواه خود کلی طبیعی را در خارج محقق بدانیم یا افراد آن را، در هر صورت استناد

وجود به آن، وصف به حال متعلق موصوف می باشد چون موجودیت اصالتاً از آن وجود است و در اتصاف ماهیت

به آن دو حالت مطرح است :

الف. اتصاف بالتبع باشد مانند گرم شدن آب به واسطه آتش؛ که آتش واسطه در ثبوت می باشد و شیء دوم هم

حقیقتاً از این وصف بر خوردار می گردد و صحت سلب از آن را ندارد اما هر یک از دو شیء از هم ممتازند و

وضع مختص به خود را دارند. حال رابطه وجود با ماهیت نمی تواند این چنین باشد چون نمی توان برای هر یک از وجود و ماهیت، وجودی مجزی در نظر گرفت .

ب. اتصاف بالعرض و محتاج واسطه در عروض باشیم که در واسطه در عروض اتصاف مجازی بوده و امکان صحت سلب را داریم :

حال واسطه در عروض خود بر سه قسم است :

1. حرکت کشتی و اسناد حرکت به ساکن آن، که کشتی و ساکن آن اولاً هر یک از وجودی مختص به خود بر خوردارند و ثانیاً واجد وضعی مخصوص می باشند و هر یک قابل اشاره حسی اند، این در حالی است که وجود و ماهیت، از یک چنین وجود ممتازی بر خوردار نمی باشند .

2. مانند جسم و اتصاف آن به سپیدی، که هر یک به وجودی مختص خود موجودند اما هر کدام وضعی جداگانه ندارند. در این فرض هم جسم، وجودی ممتاز از ماهیت سپیدی دارد در حالی که وجود و ماهیت چنین نیستند .

3. از قبیل تحقق جنس به فصل، که فصل ولو واسطه تحصیل و تحقق جنس است ولی هر دو به وجود واحد موجودند و طبیعتاً از وضع ممتازی هم بر خوردار نمی باشند .

به تعبیر حاجی، قولی دقیق که ناشی از عقول جزئی است، وساطت وجود برای ماهیت را از نوع وساطت فصل

برای تحصیل جنس می داند « فلم تكن الواسطه في الثبوت بل الاتصاف على سبيل التجوز و لكن التجوز برهانی و بنظر شامخ

عرفانی و اما عند العقول المشوبه فهو یسمى حقیقه » ( سبزواری، 1421، ج2، ص286، تعلیقه 3) اما باید دانست که جنس و

فصل، هر دو حقیقتاً به یک وجود موجودند در حالی که وجود و ماهیت هر دو از تحقق بر خوردار نمی باشند لذا

نوع واسطه در عروضی که بین وجود و ماهیت حاکم است، مانند اسناد حرکت به ظل و سایه کشتی است که چون

سایه همان عدم نور و لاشیء است، اصلاً چیزی نیست تا متصف به حرکت شود. بنابراین اسناد حرکت به آن،

مجازی خواهد بود که مجازی بودن این اسناد در واقع به خاطر مجازی بودن اصل تحقق و هستی سایه است که

همان مجاز عرفانی است. در این تحلیل ماهیت هرگز از تحقق و واقعیتی که مختص وجود است بر خوردار نمی باشد بلکه مانند سایه است و تنها حاکی از نمود اوست. (سبزواری، 1410، ج1، ص32، تعلیقه 1- همان، ج1، ص38، تعلیقه 1)

با این مقدمه تمامی احکام ثابت برای ماهیت، خواه به حمل اولی برای ماهیت ثابت شود یا به حمل شایع، بالاصاله حکم وجود خواهد بود چرا که ماهیت با تمامی ویژگی ها و مختصات ذاتی یا عارضی اش، چیزی جز نمود وجود نیست.<sup>8</sup>

با ثابت دانستن این مبنی، فرع اول کاملاً درست خواهد بود چرا که با نفی ماهیت از عالم خارج، هر حکم ماهوی از باب این که این احکام، سالبه به انتفاء موضوع اند، به وجود نسبت داده می شوند و به عبارتی ماهیت این احکام را نمی پذیرد چون اصلاً تحقق در خارج ندارد.

### 3،2. حل تهافت فرع اول و دوم کتاب نهایه الحکمه:

با بیان قبلی دانستیم که وجود در همه احکام ماهوی، تمام الموضوع است و هیچ حکمی اعم از کمالی یا نقصان، از این گستره خارج نمی باشد. با این وجود چرا علامه در فرع دوم همه احکام ماهوی را از آن ماهیت انگاشته و اتصاف وجود به این احکام را با لسانی عام، نفی کرده است؟

هر چند در نهایه الحکمه از لسانی عام برای نفی اتصاف وجود به احکام ماهوی بهره برده شده اما شواهدی در دست است که می باید از عموم مطلب دست شست و آن را اختصاص به احکام ذهنی ماهیت داد به این معنی که حقیقت وجود از آن جا که به ذهن نمی آید اوصاف ذهنی را نمی پذیرد.

از طرفی در اصول فلسفه حکم عدم اتصاف وجود به احکام ماهوی، به احکام ذهنی ماهوی اختصاص می یابد:

<sup>8</sup> بر هالک بودن ماهیت می توان استدلال قرآنی هم اقامه نمود از جمله این که در آیه شریفه می خوانیم (کل شیء هالک الا وجهه) (سوره قصص، آیه 88) که مطابق قواعد زبانی؛ استعمال مشتق در آنچه که در آینده به آن متلبس می شود، مجازی است لذا مراد از هالک بودن، هالک بودن در روز قیامت نیست بلکه مراد هلاکت بالفعلی است که هم اکنون واجد آنند. (رحیق مختوم، 1389، ج1، ص37)

«اولاً ماهیات و احکام و آثار ذهنی ماهیات در وجود و واقعیت هستی جاری نیست.» (طباطبایی، 1386، ج 3،

ص 69)

از دیگر سو همه مثال هایی که برای عدم اتصاف وجود به احکام ماهیت بیان شده است، احکام و آثاری ذهنی اند همانند کلیت، جزئیت، جنسیت، نوعیت و... که باید از خصوصیت موجود در این مثال ها، که صرفاً احکامی ذهنی اند، عمومیت موجود در فرع دوم را اصلاح کرده و گفت وجود تنها به احکام و آثار ذهنی ماهیت متصف نمی گردد.

از طرفی نمی توان بر عمومیت موجود در فرع اول هم پایبند ماند. هر چند در نهاییه الحکمه با لسانی عام واسطه گری وجود در حمل های ماهوی مطرح شده است و حتی در اصول فلسفه هم این عمومیت پابرجاست (همان، ص 62) اما در موضعی از اصول فلسفه، به مناسبت تقریر مجددی که از واسطه گری وجود در حمل های ماهوی ارایه می کند، واسطه گری وجود را به احکام و آثار خارجی ماهیت اختصاص می دهد:

«ثانیاً حقایق گوناگون ماهیت و خواص و آثار خارجی آن ها اگر چه حقیقتاً از آن وجود و در وجودند ولی در مرحله

واقعیت شکل دیگری به خود می گیرند.» (همان، ص 69)

با این اوصاف هر چند متن نهاییه الحکمه در بیان فرع اول و دوم عام است اما به قرینه تصریحی که در اصول فلسفه انجام شده باید دست از این عموم برداشت که طی آن واسطه گری وجود تنها در حیطه احکام و آثار خارجی ماهیت تصویر می گردد و وجود تنها در این نوع از حمل ها، نقش تمام الموضوع بودن را ایفاء می کند و از طرفی وجود به احکام و آثار ذهنی ماهیات متصف نمی شود. در نتیجه تهافتی که میان دو فرع فرض شده بود هم برچیده می گردد و هر یک به نوع خاصی از حمل های ماهوی اختصاص می یابند.

4. نتیجه گیری :

در درجه اول نقش وجود در حمل های ماهوی به صورت تمام الموضوع بودن وجود تصویر می گردد؛ چرا که ماهیت و آثار آن، اموری اعتباری اند که این آثار اولاً و بالذات به وجود و ثانیاً و بالعرض به ماهیت انتساب می یابد ولی تمام الموضوع بودن نقش وجود تنها به آن دسته از حمل های ماهوی اختصاص می یابد که احکام و آثار خارجی ماهیت به عنوان محمول قرار گیرند ولی اگر احکام و آثار ذهنی ماهیت در مقام محمول قرار گیرند، وجود متصف به این احکام نمی گردد.

منابع و مأخذ:

۱. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). ر حیق مختوم شرح حکمت متعالیه. چاپ چهارم. قم. مرکز نشر اسراء.
۲. حسینی تهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷). توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی. چاپ دوم. مشهد. انتشارات علامه طباطبایی.
۳. سبزواری، ملا هادی. (۱۴۱۹ ه.ق). تعلیقہ علی الاسفار. چاپ پنجم. بیروت. احیاء التراث العربی.
۴. صدرالدین شیرازی، محمد. (۱۴۱۹ ه.ق). الحکمہ المتعالیہ فی الاسفار العقلیہ الاربعہ. چاپ پنجم. بیروت. احیاء التراث العربی.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۲ ه.ق). تعلیقہ حکمہ الاشراق. چاپ اول. تهران. انتشارات بنیاد صدرا.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۸۶). نہایہ الحکمہ. چاپ دوم. قم. مرکز انتشارات موسسه امام خمینی (ره).
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). بدایہ الحکمہ. چاپ ۲۴. قم. موسسه نشر اسلامی.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). اصول فلسفہ و روش رنالیسم. چاپ ۱۴. تهران. انتشارات صدرا.
۹. فرحانی، عبدالکریم. (اردیبهشت ۱۳۹۲). درس گفتار های اسفار. بی جا.
۱۰. فیاضی، غلامرضا. (۱۳۸۶). تعلیقہ نہایہ الحکمہ. چاپ چهارم. قم. مرکز انتشارات موسسه امام خمینی (ره).
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). هستی و چیستی در مکتب صدرایی. تحقیق و نگارش دکتر حسینعلی شیدان شید. چاپ چهارم. قم. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۱۲. \_\_\_\_\_ (بی تا). درس گفتارهای نهایی الحکمه. قم. موسسه پژوهشی نرم افزاری قدس.
۱۳. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۴۱۰ ه. ق). تعلیقه علی نهایی الحکمه. قم. موسسه در راه حق.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). آموزش فلسفه. چاپ پنجم. قم. شرکت چاپ و نشر بین الملل (وابسته به انتشارات امیر کبیر).
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). دروس فلسفه. چاپ دوم. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۶. \_\_\_\_\_ (بی تا). درس گفتارهای نهایی الحکمه. قم. موسسه پژوهشی نرم افزاری قدس.